



ادبیات ترجمہ

۱۱۰ | دو شعر از دنیا میخائیل - شاعر عراقی

۱۱۲ | کارگر خارجی | سارا مگوایر



دنیا میخاییل

دو شعر از دنیا میخاییل. شاعر عراقی (۱۹۶۵-امروز)

کفاش

کفاش ماهر
 در طول عمرش
 کوکه کوفته و
 چرم صاف کرده است
 برای پاهای گوناگون:
 پاهایی که ترک می گویند
 پاهایی که لگد می زنند
 پاهایی که وارد می شوند
 پاهایی که دنبال می کنند
 پاهایی که می دوند
 پاهایی که پایمال می کنند
 پاهایی که غش می کنند
 پاهایی که خیز می زنند
 پاهایی که مسافرنند
 پاهایی که ساکت می شوند
 پاهایی که می لرزند
 پاهایی که می رقصند
 پاهایی که برمی گردند...
 زندگی یک مشت کوکه است
 در دستان یک کفاش.





جنگ زیادی زحمت می کشد

جنگ چه با شکوه است!
 چه مشتاق
 و چه کارا
 صبح زود
 آژیرها را بیدار می کند
 و آمبولانس‌ها را می فرستد
 به جاهای گوناگون
 اجساد را در هوا می رقصاند
 تذکره‌ها را با زخمی‌ها می چرخاند
 باران را احضار می کند
 از چشم مادرها
 زمین را حفر می کند
 چیزهای زیادی را بیرون می کند
 از زیر خرابه‌ها
 بعضی شان مرده و رخسند
 بعضی شان رنگ‌رفته و تا هنوز تپنده‌اند...
 پرسش‌های زیادی می سازد
 در ذهن کودکان
 خدایان را سرگرم می سازد
 با شلیک آتش و موشک‌ها
 در آسمان
 ماین‌ها را در کشتزارها می کارد
 و آبله‌ها و زخم‌ها را درو می کند
 خانواده‌ها را به مهاجرت برمی‌انگیزد
 در کنار شیخ‌ها می ایستد
 هنگامی که اهریمن را لعنت می‌کنند:
 «بیچاره اهریمن! با یک دست می ماند
 در رگبار آتش»
 جنگ به کارش ادامه می‌دهد، شب و روز
 الهام‌بخش مستبدان است
 به ایراد سخنرانی‌های دراز
 به جنرال‌ها مدال اعطا می‌کند

و سوژه به شاعران
 سهم می‌گیرد
 در کارخانه‌ی اعضای مصنوعی بدن
 غذا می‌سازد به مگس‌ها
 به صفحات تاریخ می‌افزاید
 خانه‌های جدید می‌سازد
 به یتیمان
 تابوت‌سازان را ارواحیه می‌دهد
 و قبرکنان را
 شاه‌باشی می‌دهد
 برابری می‌سازد
 بین قاتل و مقتول
 عاشقان را نامه‌نویستن می‌آموزد
 زنان جوان را با انتظار کشیدن آشنا می‌کند
 روزنامه‌ها را بر می‌کند
 از مقاله‌ها و تصاویر
 و تبسمی بر چهره‌ی رهبران می‌کشد
 جنگ با پشت‌کار بی‌مانند زحمت می‌کشد
 در حالی که کسی
 از او تقدیر نمی‌کند.

کارگر خارجی

«سارا مگوایر» یکی از متفاوت‌ترین شاعران امروز بریتانیا است. شاعری که در اوج دعوای سرمایه‌داری، رهبری جنبش ادبی چپ در بریتانیا را به عهده داشت. برای همین چپ‌گرایی تند، دکترای دانشگاه کمبریج را نیمه‌تمام گذاشت و شروع کرد به سفر کردن در کشورهای توسعه‌نیافته. شعر او بیشتر قصه‌گم‌ها و روایه‌های مردم یمن، آفریقا، هند و افغانستان است. مهم‌ترین کتاب شعر او، انارهای قندهار یکی از مهم‌ترین و پیچیده‌ترین کتاب‌های شعر انگلیسی است. شعر او عمیق، سیاسی و پرشور است. او حالا رییس مرکز ترجمه آثار در لندن است.

که از ساحل‌ها، از بندرها به جانب سپیده
می‌کوچند
تصور کن حالا
محکم‌افتادن در شن‌هایی سرد
و همان‌طور مخفی ماندن
سال‌ها بعد خوشه‌های گندم یکی یکی آن را
علامت می‌زند
چنانکه دست‌های تو در من می‌پیچند
و من نبض به نبض به دست‌های تو می‌کوچم



سارا مگوایر

انارهای قندهار

زخم سرباز شده اسلحه‌ها
یک ماین زمینی
با مرمی سردی در پوستش
توپ‌های قرمز
پوست‌کنده در اهرام مصر
جداول خشونت‌باری انباشته تا آسمان

دستمال آینه‌بند گردن
منتشر می‌شود
و ده‌ها تن زیر و زیر می‌شوند

کار کار در بازار
و میوه مزه‌دار
قبیده با فریاد کودکان پابرهنه
به هم آمیخته‌اند، اینان جواهرند
جواهری

از لعل، جواهری از یاقوت
و عده‌ای خیلی جدی به جدیت قرمزی
شکوفه‌های خشخاش
از لیبی سرخابی (پنهانی)
قلب‌های پرافتخار
ساخته شده از قلوه‌سنگ
بیا! بگذار شمع‌ها را در بامداد بیافروزیم
و یکی یکی بستایم‌شان
چاقویت را در جگر جهان فرو کن
انگاز چندانش بیچ

که سلول به سلول گوشت‌های نرم وا شوند
به این ذرات کوچک شیرینی
به ریشخند بگیر همه سلول‌های منجمد شده را
به خاطر سپیدی پوست غشایی‌شان
آنقدر که شهری در دهان تو منفجر شود
دروگردن خوبی را
دروگردن خون را

۱
من تصور می‌کنم باران تنها اتمسفری است
رنگ‌آمیزی می‌کند عادت‌های اتاقی اجاره‌ای را که
که در آن شما مانده‌اید به نزاکتی ناچار، در شهری متغیر
و کارگراتان از کار برکنار شده‌اند
چگونه شما می‌خواهید دست‌های ضعیف خود را صاف کنید
رقص‌هایی را با هزینه دریا و به یاد بیاورید
دوستی
شما در صدای خش‌خش گاز گم شده‌اید
غروب با اتاق گلابوز است و
ناشنوا به ماشین‌ها، چون شمارش‌گر غذایتان را به دور می‌افکند

۲
او کاملاً خفته است در سیئه قفسه‌ها
اما آنها دخترت را می‌گیرند و لباس‌های دست‌ساخت‌تان را
پس شما به خانه می‌روید به دوبلین
که تنها باران است و قوانینی جزو کیده
آب و هوا، شما را به قحطی می‌کشد تا باز همدیگر را ببینید که
و آنگاه به محله‌ای بهبودی‌نشین در لیورپول می‌کوچید
و آنگاه فرزندکی دیگر

تمرین دویدن

امشب ساعت‌ها به عقب برمی‌گردند
حالا سه هفته است که رفته‌ای
من از طریق تمام نامه‌های خواندم، سپس پنهان‌شان کردم
کنار بسته‌ای از ده سال قبل
هیچ کس نمی‌داند مارتا چه بود
وقتی لازاروس دوباره از دنیا رفت.

زمان بندی کامل

شبی که عاشق تو شدم، ساعت‌ها را گم کردم
یعنی در غلتید از پیشم به لبه دریا
یعنی در تاریکی فرو افتاد
من که در شبی قطور شنا می‌کردم با ستارگان
با ماهیگیرانی که قایق به قایق صدایشان می‌پیچید



رفراندوم طلاق

دو هفته به کارناوال مانده است
 در شب‌های داغ، بی رواندازی می‌خوایم و گوش می‌دهم
 گروه‌های موسیقی فولاد تا غروب تمرین می‌کنند - حنجره‌هاشان را
 طبل‌های روغنی به هم کوبیده می‌شوند در تاریکی
 هنگام که باران است به نظر می‌رسد ریل‌ها به خیابان‌ها حرکت می‌کنند
 قطار از پس قطار به غرب می‌لغزد
 از ایستگاه بدینکتون، درست در غلظت شب
 تو از سکوی چهارم می‌روی، من بر میله‌های ایستگاه لمبدهام
 دست‌هایم به هم فشرده می‌شوند چنان چون وقت نماز
 تو که زنگ می‌زنی من هنوز از حمام خیسم
 پس از ده سال
 پس از ده سال خاموشی فکر می‌کنی چقدر دوستم داشته‌ای
 به تو دست می‌زنم
 و کشتی‌ای در حس زنانه‌ات راه می‌افتد
 خون و اشک‌های تر و شیرینت
 به سیلان می‌آرد انگشتان و لبان مرا
 آنگاه خون من است
 روحی‌های تازه را لک می‌اندازد نامه خونین
 نقشه میل سرکش کاری نمی‌تواند
 به من می‌گویی در سه ماه دبلین را ترک می‌کنی
 رفراندوم طلاق انتخاب کرده است
 در محله کمدن تاون، پیمانۀ آبجو در کف دست سنگین می‌شود
 بفشارش، پیمانۀ را بریز

جستن حلقه‌ها با من
 در لکه‌های آبجو بر میزها با انگشتم
 یا سیگارهای برگت را دقیقاً تا ته بکش
 قایق جایی بیا اینجا و دن اوکار خراب شد
 ساعت‌ها در چشم توفانت راندی
 تکیه داده از قطار سواری به هنوز
 تو به نور خیره بلمی می‌نگری که در شب می‌راند
 چشم‌هایت از جستن بندری می‌سوزد
 بعدها می‌نویسی: «شاید من هنوز در دریایم»
 در تلفن صدای تو را خستگی می‌بلعد
 الوار فرسوده‌اش فرسخ‌ها کشیده می‌شود در زیر
 آب
 وقتی دخترت در خواب پیچ می‌زند
 تو باید دیگر بروی تا آرامش کنی
 من اینجا دراز خواهم کشید تا غروب فرا بگیرد
 تا سپیدی ناخن‌هایم، انگشتان به تلفن مانده‌ام را
 ادامه خواهد داشت برای اشتیاق
 به خاطر فقط یک تصمیم برهنه‌نات

